

پایکوبی روی میخ‌ها

گزیده‌ی شعرها

یوگن یفتوشنکو

ترجمه‌ی شیرین کریجی

انتشارات ناهید

تهران، ۱۳۹۹

سرشناسه

: یفتوشنکو، یوگنی آلكساندروويچ، ۱۹۲۳-م.

Yevtushenko Yevgeny Aleksandrovich

عنوان و نام پدیدآور : پایکوبی روی میخ‌ها: گزیده‌ی شعرها/ یوگنی یفتوشنکو؛ ترجمه‌ی شیرین کریمی.

: تهران: ناھید، ۱۳۹۹.

مشخصات نشر

: ۱۴۴ ص.

مشخصات ظاهری

: ۱-۵- ۹۷۴۲۸-۹۷۸-۶۲۲

شابک

معیت فهرست‌نویسی: فیبا

: یادداشت کتاب حاضر از متن انگلیسی اثر با عنوان "Stolen apples; poetry"

: به فارسی برگردانده شده است

: شعر روسی - قرن ۲۰م. - ترجمه‌شده به فارسی

موضوع

Russian poetry - 20 century - Translations into Persian

موضوع

: شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه‌شده از روسی

موضوع

Persian Poetry - 20 century - Translations from Russian

موضوع

: مترجم، شمس، ۱۳۷۵-، مترجم

شناسه افزوده

: ۳۴۰۰ G

رده‌بندی کنگره

: ۸۹۰۷۱۴۴

رده‌بندی دیویی

: شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۶۲۸۶۷

• یوگنی یفتوشنکو

• پایکوبی روی میخ‌ها

• ترجمه‌ی شیرین کریمی

• ویراستار: پویا رفویی

• حروفچینی: شبستری

• چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

• چاپ دوستان

• شمارگان: ۵۵۰ نسخه

• همه حقوق محفوظ است.

تکثیر و انتشار این اثر به هر روش (بازنویسی، فتوکپی، ضبط الکترونیکی و ذخیره

در سیستم بازیابی و پخش) بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.



انتشارات ناھید

www.nahid.com

• سایت:

nahidbooks@yahoo.com

• پست الکترونیکی:

www.bahanbook.ir

• فروش اینترنتی:

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	کلبه
۲۰	پرنده‌ی زخمی
۲۴	گلاشا، عروس دریا
۳۱	اعترا فگاه
۳۴	درباب پرسش از آزادی
۳۷	خانه‌ی قدیمی
۴۱	حوالی جاده‌ی رومی از یادرفته
۴۶	بت
۴۹	آزادی کشتن
۵۵	سیاه و سفید
۶۷	...
۶۹	کامیکازه
۷۳	ژرفا
۷۵	عذاب وجدان‌ها

- ۷۹..... سیب‌های دزدی
- ۸۳..... گورستان وال‌ها
- ۸۹..... پیچ‌وتاب بر میخ‌ها
- ۹۲..... آتش‌افروز
- ۹۷..... یک‌گویی روباهی قطبی در مزرعه‌ی خز آلاسکایی
- ۱۰۲..... یک‌گویی شاعری آمریکایی
- ۱۰۸..... به یاد آن اخم آبرو
- ۱۱۴.....
- ۱۱۷.....
- ۱۲۲..... مرثیه‌ی نیویورک
- ۱۲۵..... باز برف شروع خواهد کرد به ریختن
- ۱۲۸..... در موزه‌ی موم هامبورگ
- ۱۳۵..... در مرکز نام‌نویسی و سربازگیری رنش
- ۱۳۹..... گل‌ها و گلوله‌ها

مقدمه

مشهور بودن چنگی به دل نمی‌زند

اخذ این سال از باسترناک برای عنوان پیشگفتارم، از سر خودپسندی یا شکست نفسی، بیزی بسیار بدتر از غرور، نبوده است. بگذارید از این جهت خاطر خوانندگانم را آسوده کنم. نه که در دوره‌ی جوانی شعری‌ام رؤیای شهرت به سر می‌انجامد. داشتم. همچنین نمی‌گویم حالا هم که شعری یا حتی این پیشگفتار را که من نویسم نسبت به نظر خوانندگانم بی‌اعتنا هستم. که این هم دروغ خواهد بود. اما شهرت کجا و معشوقه‌ی دل‌ریا کجا. او هدایای بی‌پایان و اشارت‌ها بر مهر طاب می‌کند؛ مجنون و حسود می‌شود؛ مرا به جروبحث با دوستانم وامی‌دارد، تمرکز مرا برهم می‌زند، پایم را به دیدوبازدیدهای بی‌معنی باز می‌کند، به ترس گفتم تمام می‌کند. بسیاری بر من به‌خاطر چنین موهبت چشم‌گیری رشک می‌برند. اما اگر چندی با او زندگی می‌کردند نظرشان عوض می‌شد. اما علاوه بر این - بعد هرگز به حسدبودن معترف نمی‌شود. خودش را پشت سوءظن خود پنهان می‌کند: «هرچه نباشد، ما شرافتمندیم و با این همه، شناخته‌نشده.»

و بنابراین، افسانه‌های سوءظن همراه خیالات باطل تحسین سر بلند می‌کنند. وقتی که گوشت پر می‌شود از حرف‌های این‌چنینی درباره‌ی خودت، ناچاری موقعیت را وابگذاری و هراس‌آلود از خود پیرسی که به‌راستی

کستی. اگر زیر ذره‌بین کنجکاو عمومی زندگی می‌کنی، درست همان‌طور که تمام کارهای صادقانه‌ات در چشم برخی قهرمانانه است، به همان قیاس تمام ضعف‌هایت در چشم برخی دیگر جرم جلوه می‌کند. حتی کارهای صادقانه‌ات هم محل پرسش می‌شود. البته که وقتی دود هست آتش هم هست، اما دود خیالات باطل گاه طبیعت آتش را مخدوش می‌سازد. شهرت سرمدوسا است، هولناک و هیس‌هیس‌کنان با مارهای شایعه. نگرستن به چهره‌اش همانا و به سنگ بدل‌شدن همان، حتی اگر آن سنگ را مجسمه بنهند. رای بدن بازتاب بی‌خطری از شهرت به سپر مطمئن پرسئوس^۱ محتاج نمی‌نمند. آغاز سیاحتش باید برای کسب شهرت مبارزه کند؛ به محض آنکه به پیکر آورد، باید بیاموزد چگونه با خود آن مبارزه کند. چندی از مقالات منتشر شده در غرب درباره‌ی خودم را که می‌خوانم از خود می‌پرسم این «بی‌احتی دیگر کدام خری است. ستاره‌ی سینما، برنزه‌شده با حباب‌های فلاش عکاسان؟ گاوباز، شل سرخش را در منخر گاو نور عصر خارکنان؟ بندباز، با یک سیم شل بین شرق و غرب را گزکنان؟ یا، همان‌طور که یکی از مردان جوان خوشمگین سابق انگلستان، کینگزلی ایمیس اشاره کرد، دیپلمات غیررسمی، امنیت‌های مخفی به‌خصوصی را برای کرملین اجراکنان؟ استنکا رازین غاغی همان‌طور که برنده‌ی جایزه‌ی گنکور، آرمان لانو، زمانی چنین نوشت: «شاید مسافر اهل نظر نازنینی، همان‌طور که مجله‌ی آمریکا، توزیع‌شده در اتحاد جماهیر شوروی، زمانی اظهار داشت، خواهان از همه که «ژنای خالی» خطابش کنند. بیتلی از اهالی شوروی؟ کالای صادراتی، شاید، مثل ودکا یا خاویار

۱. در اساطیر یونان باستان پرسئوس قهرمانی است که در نبرد با مدوسا به سپری صیقلی مجهز بود تا بتواند بی‌آنکه مستقیماً به مدوسا نگاه کند، با دیدن تصویرش در سپر به او نزدیک شود. م.

سیاه؟ سازش کاری در نقاب قهرمان مدافع لیبرالی کردن؟ تندرویی در لباس میانه‌روها؟ یا تمام این‌ها صرفاً موادی است مخلوط‌شده در شیکر عصر که حاصلش کوکتل غریبی است به نام یفتوشنکو؟

[...]

بی در کشور خودش هم آدم‌هایی پیدا می‌شوند که چندان هم با این باری عجیب و غریب، این یفتوشنکو، آشنا نباشند. پیش تندروها زیادی می‌آید. پیش لیبرال‌ها زیادی تندرو، پیش جزم‌باوران دواآتیشه، کمابیش خود شیطان [...]، به نظر دوستداران غزل فلسفی زیادی ساده‌انگار می‌آیم، به نظر دوستداران غزل صمیمانه، زیادی عقلگرا - رساله‌نویس. و به نظر دیگرانی که شعر را فقط سیاست می‌کنند، زیادی یک بام و دو هوا.

از قضا دوستداران شعر سیاه - خمدشان به دو دسته‌ای تقسیم می‌شوند که این کجا و آن کجا. گروه اول به آن‌ها خیال تمام آن نوشته‌هایم که جامعه‌ی غربی را محکوم می‌کند و سرزمین ماری را می‌تاید، کف می‌زنند: «بفرمایید، طریقی که باید همواره در نوشتن به آن رویاها بین است.» اما کافی است یک سطر درباره‌ی مرض‌های خودمان از قلم بیاید تا همه‌شان بر من بتازند: «او را داشته باش، باز در کشور اشتباه بلوا به پا کنند.» گروه شکاکی‌اند آن‌ها. حتی در اشعارم درباره‌ی کشورهای دیگر سرخ می‌پوف به کشور خودمان می‌یابند، و در اشعار درباره‌ی گذشته‌ی پیش از انقلاب، اسارت، خطرناکی به حال حاضر.

گروه دوم درست نقطه‌ی مقابل گروه اول‌اند. اشعار سیاسی درباره‌ی، مثلاً، ویتنام، یا شکوه سرزمین مادری، برای آنان اهانتی است که در آن‌ها نه نشانی از تحرک صمیمانه‌ی روح، که چیزی جز رزمایشی سیاسی برای

جلب لطف صاحبان قدرت نمی‌بینند. درست مانند گروه اول، بی‌گوشی بدهکار به شکوهی همسایه‌شان از پشت دیوار، که تنها صدای بمب‌های ویتنام را می‌شنوند، گروه دوم نیز می‌پندارند که مشکلات جهان در برابر میخچه‌های دردناکشان هیچ است. گروه دوم درباب مسائل داخلی تنها اشعار منفی طلب می‌کنند. یکجورهایی آن‌ها سخن گفتن از فساد غرب را اخلاقاً محاپرسش می‌یابند در شرایطی که در اتحاد جماهیر قیمت کنیاک افزایش می‌یابد. خیره‌ی گوشت نامطمئن است، و بازارها به‌طور کلی ناعادلانه‌اند. پس وقتی می‌پرسید که آیا یفتوشنکو صادق است زمانی که درباره‌ی ویتنام ایا یار نویسد، بهره‌ی چندانی در دفاع از خود نیست، اما، افسوس که جیور.

آسان است یاد کردن این واقعیت ساده که انسان می‌تواند صمیمانه هم از ویتنام سخن بگوید و هم از بابی یار، و هم در گام مازور و هم گام مینور. هنر به‌طور کلی از پرسش صرف «له» یا «علیه» فراتر است. هنر رنگین‌کمانی است گسترده که حسی را هم در خود جای می‌دهد. اما رنگین‌کمانی کشیده بر فراز دو ساحل رنگ‌بایش را بر هر یک مساوی می‌تاباند. یک سمت را در نور درخشان و سمت دیگر را در تاریکی وانمی‌نهد. بی‌عدالتی هم همان وسعتی را پیموده است که عدالت، و بی‌با پاسپورت آمریکایی از شپشی با پاسپورت شوروی هیچ بهتر نیست. همان‌طور که مایاکوفسکی زمانی گفت، «وسیع‌ترین انتخاب اراذل حول وحوش سرزمینمان و در پیرامونش ول می‌چرخد.»

البته بر این واقفم که این جهان واقعاً دو، یا آن‌طور که می‌گویند حتی سه تا است و فردا شاید چهارتا. با این‌همه، بر این باورم که زمین‌بانوی کهن و خوبمان، گرچه ریش‌ریش از نزاع‌های سیاسی، تنها جهانی است

که داریم و همگی مان اجاره‌نشینان آنیم، به این یا آن طریق وابسته به همدیگر. شاعر کم‌آوازه‌ی روس، استفانویچ، چنین تعبیر می‌کند:

همگی مان یک اقبال را سهیمیم.

کافی است پات پیچ بخورد

تا درحال در آدیس آبابا

کسی به درد مویه کند.

از هم‌سر من، اشعاری می‌نویسم درباره‌ی ویتنام و بابی یار و آلیسون کروز دانشجوی دانشگاه کنت و بتن‌ریز اهل سبیری، نیوشکا، و ژنرالی در ارتش آزادی، و پدر و مادر خودم، که صدایش را به‌خاطر اجراکردن کنسرت‌های آوار بیان و پتوبوران‌های خطوط مقدم جبهه از دست داد، و فاحشه‌ای شیلیایی که برتری در تالستوی را توی کمدش چسبانده بود و زنان سیسیلی سیاه‌پوش و دختران جوان سفیدپوش و معشوق خودم و پسر و خودم. می‌خواهم که قایق نجات‌رسانی باشم من برای تمام آنان از هم جدا افتاده با یخ بیگانگی، زورقی پیش از فرسیدن کشتی‌رانی‌های پر حجم، روان میان یخ‌های شناور به همراه نامه‌ها و بسته‌ها.

باین همه، گاهی عمیقاً رنجیده‌خاطر می‌شوم از اینکه شاعری سیاسی مطرح شوم و نه شاعر، و شرم به‌کلی از این یا آن نظرگاه سیاسی و اکاوی شود. گفتن ندارد که هاینریش بل درست می‌گفت که تمام آثار من مرده از همان آغاز متعهدند. هر نویسنده‌ای را وجدانش و استعدادش متعها می‌سازد حتی اگر تصریح کند که «بیرون گود» ایستاده است.

نگی است آزادبودن از زمانه‌ی خود.

هزار بار شرم‌بارتر از بنده‌اش بودن.